

صلاح‌الدین خاقداد

(روزنامه‌نگار الاهرام مصر)

پیش‌درآمد

در همین آغاز سخن، باید گفت که عنوان رویارویی با تبلیغات اسرائیل، عنوان چندان دقیق و مناسبی به نظر نمی‌رسد... عنوان صحیح و مناسب، رویارویی با تبلیغات صهیونیسم است، زیرا چنین عنوانی ما را در رویارویی با مسأله‌های فراگیرتر، یعنی تلاش اختیابوسی صهیونیسم، قرار می‌دهد که گستره آن تمام جهان است و مراکز حساس، خاصه مراکز سیاست‌گذاری و تعیین خط مشی آن‌ها را در بسیاری از کشورهای غربی، به‌ویژه در ایالات متحده، زیر نفوذ و سیطره خود دارد. ایالات متحده‌ای که امروزه به‌دلایلی تاریخی به پایگاه و مرکز صهیونیسم جهانی، خاستگاه حرکت و منشأ فعالیت‌های رسانه‌ای و تبلیغاتی آن بدل شده است...

حال باید درباره رویارویی با موج صهیونیستی آمریکایی‌ای به بحث و گفت‌وگو نشست که از طریق سرمایه و اطلاع‌رسانی یهودی، توانسته است بر مهم‌ترین عوامل مؤثر در تدوین سیاست‌های خارجی آمریکا، در قبال جهان عرب و اسلام، چیره و حاکم شود. امری که در موضع‌گیری جانب‌دارانه آمریکا از اسرائیل و ضدیت با جهان عرب، نمودی آشکار می‌یابد. این در حالی است که وزنه تأثیرگذاری عربی-اسلامی از این معادله کنار زده شده و دلیل آن نیز سه فقدان منابع مالی، مادی، تکنولوژیک یا فکری، بلکه ضعف آشکار سیاست‌گذاری‌های کشورهای عربی، از جمله کشورهای میاهات‌کننده به روابط مستحکم و هم‌بیمانی آشکارا و نهان خود با آمریکا، است.

برای مثال، کشورهای عربی می‌توانستند با تبلیغات صهیونیستی منشأگرفته از درون آمریکا که عرب‌ها را به‌عنوان یک قوم و اسلام را به‌عنوان یک دین آسمانی به تروریسم، تعصب، افراط‌گرایی،

سازمان دهی

گفت‌وگوی دو جانبه

رویارویی با تبلیغات صهیونیسم

در درون سنکرگاه آن





اسرائیل که توان و قدرت خود را به طور عام از غرب و به طور خاص از آمریکا می‌گیرد، با وجود تمامی جنایات ضد بشری و وحشیانه‌اش، باز هم از سوی غرب بخشوده می‌شود

عقب‌ماندگی، استبداد، دشمنی با دیگران، ترغیب و تحریک به کشتار به‌بهبانه جهاد و تلاش در نابودسازی تمدن غربی یهودی- مسیحی یا تمامی ارزش‌های والای دموکراتیک و تمام‌جی آن (!) متهم می‌کنند، با تمام قوا مقابله کنند، اما اهمال و سهل‌انگاری کشورهای عربی در رویارویی با تبلیغات صهیونیسم آشکار بوده و هست و به نهادینه شدن اتهامات صهیونیسم و آمریکا در تروریستی خواندن انتفاضه فلسطین و تپانی سازمان‌های مبارز عربی-اسلامی و تروریست و فریب‌کار نامیدن هر فرد مسلمان و عرب منجر شده است. این اتهامات پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شدت بیش‌تری یافت و موتور تبلیغاتی صهیونیسم و آمریکا فرصتی به‌دست آورد تا اتهامات سر بسته خود و تنفر و انزجار از عرب و مسلمانان را در نقاط مختلف جهان، از طریق رسانه‌های گروهی بسیار توان‌مند و تأثیرگذار، ترویج و تبلیغ کند که هیچ تمایزی میان رسالت رسانه‌ای خود در نشر حقایق، معلومات دقیق و تحلیل‌های صحیح و تلاش برای تروریسم فکری و خشونت فرهنگی و اجتماعی قائل نیستند.

اما اطلاع‌رسانی ما به جای ارائه دلایل نفی‌کننده این اتهامات، به‌گونه‌ای در دام اطلاع‌رسانی صهیونیست‌ها و آمریکا و طرح‌های آن افتاد که نظر هر پژوهش‌گر باریک‌بینی را جلب می‌کند... لابی صهیونیستی در به‌خدمت‌گرفتن رسانه‌های جمعی مدرن و پیشرفته آمریکایی و اروپایی موجود در مراکز و پایتخت‌های جدید اطلاع‌رسانی و به‌ویژه پایتخت مهم‌تر و جدیدتر خود، یعنی آمریکا، به‌منظور برقراری ارتباط با مخاطبان و افکار عمومی آگاه و ناآگاه، به‌نوعی برتری دست یافته است. در این پایتخت جدید، شعاری نظیر یهودی‌ستیزی علیه تمامی کسانی سر داده می‌شود که با سیاست‌های لابی قدرت‌مند صهیونیستی به‌منظور همراه ساختن افکار عمومی با هدفی بزرگ‌تر، یعنی حمایت از حکومت مقتدر اسرائیل، مخالفند. اسرائیل که توان و قدرت خود را به‌طور عام از غرب و به‌طور خاص از آمریکا می‌گیرد، با وجود تمامی جنایات ضد بشری و وحشیانه‌اش، باز هم از سوی غرب بخشوده می‌شود و در رسانه‌های گروهی، توجیهی برای جنایات آن فراهم می‌شود. از این منظر، اسرائیل همواره مورد تجاوز است و قربانیان، یهودیانند و نه فلسطینیان! و طرح یهودیان - صهیونیست‌ها - محملی برای دفاع از خود در قبال اقدامات خصمانه قدیم اروپاییان و اقدامات

جدید و کنونی کشورهای عربی است... حال باید دید که صهیونیست‌ها چگونه توانستند حقایق را وارونه جلوه دهند، واقعیات و تاریخ را تحریف کنند و چگونه توانستند با این قدرت، رسانه‌های گروهی را به خدمت خود گیرند!

اولین یهودیان مهاجر به آمریکا، از همان آغاز، به ارزش و اهمیت اطلاع‌رسانی فرهنگ و هنر پی بردند و از این‌رو، هم‌زمان با مهاجرت‌های اولیه به نیویورک، کار در صنعت چاپ و مطبوعات و از جمله در بخش فرهنگی، سرگرمی و هنرها را و چهره همت خود قرار دادند. در هر مرکز - نیویورک و هالیوود - یهودیان با بهره‌گیری از سرمایه و تجارت خود، مهم‌ترین دستاوردهای اندیشه بشری را در عرصه فرهنگ و هنر در جامعه آمریکا از آن خود کردند و سپس کارشان را تا ماورای اقیانوس‌ها گسترش بخشیدند.

از رهگذر همین دستاوردهای مهم و پرجاذبه بود که یهودیان، افکار و اهداف خود را تثبیت کردند و مدل «یهودی پاک‌نهاد» و الگوی قالبی و وارونه «عرب مسلمان بدسرسشت» را آفریدند. از این منظر، فرد نخست، همواره مؤمن و جویای بازگشت به سرزمینی است که از سوی خداوند به وی عطا شده است و در نتیجه پوسته مورد تعدی و ستم قرار گرفته و دومین شخص - عرب مسلمان - پیوسته هم‌چون شیطان است خشونت‌گرا که بی‌هیچ توجیه اخلاقی، مرتکب قتل می‌شود و با هجوم به سرزمین دیگران، غارتگری، قتل و کشتار به راه می‌اندازد.

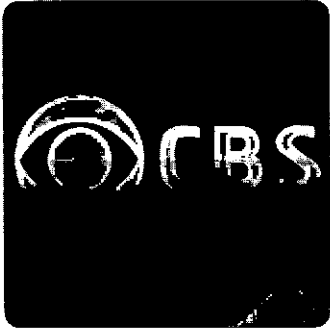
ملت آمریکا با تنوع نژادی، فرهنگی، دینی و مهاجرتی، فرهنگ اصلی خود را از طریق همین دستاوردها و فناوری‌های تحت نفوذ یهودیان بر گرفت و متناسب با پیام رسانه‌ای، سینمایی و فرهنگی ارائه‌شده توسط روزنامه‌ها و مجلات، فیلم‌های سینمایی، نمایش‌ها و صفحه‌های تلویزیون، گرایش‌های خود را برگزید و به مرزبندی ایده و اندیشه‌های خود پرداخت.

گلدبرگ نویسنده کتاب «قدرت یهود» که در آن دلایل اصلی استیلای یهود بر جامعه آمریکا را بررسی کرده، معتقد است رمز قدرت یهود، در قدرت بیان و کلام آنان نهفته است و آن را روزنامه‌نگاران و نویسندگان بزرگ یهود در رسانه‌های گروهی مختلف آمریکا به‌کار می‌بندد، زیرا آن‌چه مسلم است، یهودیان آمریکایی به میزان زیادی، نسبت به دیگر شهروندان آمریکا، در حرقه اطلاع‌رسانی، برتری دارند. بنا به گفته گلدبرگ: «یهودیان، به‌لحاظ جمعیتی، تقریباً ۲ درصد مجموع شهروندان آمریکا را تشکیل می‌دهند، اما به لحاظ اطلاع‌رسانی، حدود ۳۰ تا ۵۰ درصد آنان در بخش اطلاع‌رسانی فعالیت دارند.»

۲۵ درصد از مجموع این افراد، نویسندگان، روزنامه‌نگاران بزرگ و صاحبان پست‌های کلیدی‌اند. به‌عبارتی این یهودیان، نمایندگان و نخبگان رسانه‌هایی متنفذ و تأثیرگذارند و به‌ویژه در بخش‌های خبری و تحلیل و تفسیر روزنامه‌ها، شبکه‌های بزرگ تلویزیونی و هفته‌نامه‌های مهم و به‌طور مشخص در مهم‌ترین و بزرگ‌ترین روزنامه‌های آمریکایی، یعنی نیویورک تایمز و واشنگتن پست، وال استریت ژورنال و لس‌آنجلس تایمز فعالیت دارند.

این بدان معناست که توسط رسانه‌های یادشده، چه از طریق مالکان یهودی آن‌ها و چه با تسلط بر پست‌های کلیدی خط‌دهنده، تحت کنترل و نفوذ یهودند.

برای مثال، روزنامه نیویورک تایمز که «آدولف اوکس» (در بعضی



«کلام و بیان» که در شکل‌دهی افکار و تعریف و مرزبندی گرایش‌ها بسیار مهم و تأثیرگذار است، به انحصار شرکت‌ها و افرادی یهودی در آمده است

که یهودی نیست، لیکن با سران صهیونیست به‌ویژه با پنتاگون دوستی و مراوده نزدیکی دارد.

(۵) شبکه NBC که تحت مالکیت شرکت جنرال الکتریک است و بخش خبری آن را یک یهودی اداره می‌کند.

حالا با توجه به این که بخش ۹۵ درصد اخبار و روی دادها برای آمریکایی‌ها، به‌طور مستمر، توسط این پنج شبکه تلویزیونی صورت می‌گیرد و با توجه به سیطره یهودیان بر روند مدیریت، سیاست‌گذاری و تبیین اختیارات این شبکه‌ها، می‌توان تأثیرگذاری مهم‌ترین عامل «قدرت یهود» و توان تأثیر لابی صهیونیستی را بر جامعه آمریکایی که ۸۵ درصد آن، از تلویزیون به‌عنوان منبع خبری و برای پی‌گیری تحولات داخلی و بین‌المللی استفاده می‌کنند، به‌روشنی دریافت.

علاوه بر این، تولیدات این مراکز بزرگ - به‌ویژه والت دیزنی که مالک شبکه ABC است - تنها به اخبار محدود نیست، بلکه برنامه‌های گوناگون، سریال‌ها و فیلم‌های سرگرم‌کننده را نیز شامل می‌شود و این برنامه‌ها حامل افکار و ارزش‌های تعریف‌شده‌ای است که در کنار ایده‌ها و اندیشه‌های سرشته، آمریکا را پوشش می‌دهند و با حجم بسیار زیاد و صرف سرمایه‌های کلان، به خارج نیز صادر می‌شوند.

سیطره یهودیان بر صنعت عظیم سینما با سیطره جهانی و خاستگاهی به نام هالیوود، دست کمی از موارد یادشده ندارد. هشت شرکت بزرگ سینمایی از میان ده شرکت اول جهان، تحت مالکیت و اداره یهودیان است و دست کم ۷۵٪ از کارگردانان، تهیه‌کنندگان، فیلم‌نامه‌نویسان و دیالوگ‌نویسان بزرگ، یهودی‌اند. هم‌چنین مالکیت یا اداره پنج شرکت بزرگ تولیدات هنری در آمریکا که حداقل ۷۰٪ ارکان‌های سینما را تولید می‌کنند، در دست یهودیان است. مشهورترین هنرپیشه‌های سینما که به‌طور مداوم معرفی می‌شوند و برای کسب شهرت جهانی و دریافت اسکار به شهرت می‌رسند، یهودی‌اند. افرادی نظیر کرک داگلاس، تونی کرتیس، چارلز براتسون و کارگردانی جهانی هم‌چون اسپنلبرگ و نظایر آنان که فراوان‌اند.

تمامی این‌ها، حلقه‌هایی به هم پیوسته‌اند و مکمل هم‌دیگر و نقش خود را به‌طور منظم و متوالی ایفا می‌کنند و تبلیغات رسانه‌ای، هنری و فرهنگی‌ای را ارائه می‌دهند که در خدمت و در مسیر اهداف اساسی قدرت‌های یهودی آمریکایی و جهانی، یعنی ایجاد اسرائیل بزرگ و حمایت مستمر از سیاست‌های توسعه‌طلبانه و خصمانه آن است. هدف از این تبلیغات نیز ارائه چهره‌ای تازه از یهودی پاک، در مقابل عرب شرور و تروریست است.

اگر سازمان‌های لابی صهیونیستی و گروه‌های فشار هم‌پیمان آن‌ها، با همکاری سیاست‌گذاران و مقام‌های سیاسی ایالات متحده، از کاخ سفید گرفته تا دو وزارت‌خانه دفاع و امور خارجه و کنگره با دو مجلس آن، به عمل سیاسی مستقیم می‌پردازند، در مقابل، رسانه‌های ارتباطی، سینما، تئاتر و انتشاراتی‌ها که همان‌گونه که دیده‌ایم تحت سیطره یهودیان‌اند، به تلاش‌هایی عمیق‌تر و مهم‌تر، با هدف تأثیرگذاری سریع و مستقیم بر افکار عمومی و نخبگان روشن‌فکر و حتی غیرسیاسون و اقناع آنان با مفاهیم و ایده‌های مطلوب خود، می‌پردازند. تمامی این‌ها، از یک‌سو بیان‌گر عمق نفوذ یهودیان در ارکان مهم قدرت و نهادهای سیاسی و از

از متون فارسی از وی با نام «اوخس» نام برده شده است). آن را بنیان نهاده است، به‌وسیله نوادگان وی اداره می‌شود و همگی به همراه معاونان ارشد خود از یهودیان منتقد هستند. ۳۶ روزنامه محلی، ۱۲ مجله تخصصی و ۳ مؤسسه انتشاراتی، همگی تحت اداره و تملک این روزنامه‌اند.

اما روزنامه واشنگتن پست در سال ۱۹۳۳، ایگن مایر (ایگن یا ایوگن مایر گراهام صاحب‌امتیاز واشنگتن پست است که در حال حاضر این روزنامه از سوی دونالد یکی از نوادگان وی اداره می‌شود)، یهودی معروف، آن را خریداری کرد و هنوز هم اداره آن برعهده فرزندان و نوادگان اوست. هفته‌نامه معروف «نیوزویک» نیز تحت مالکیت همین روزنامه است و علاوه بر این، مجله «تایم» - رقیب نیوزویک - وابسته به شرکت «تایم واتر» است که خود این شرکت نیز تحت سیطره و نفوذ یهودیان است.

روزنامه وال استریت ژورنال نیز وابسته به مؤسسه یهودی داوجنر است و ۲۴ روزنامه و مجله، وابسته به آنند.

هم‌چنین روزنامه یواس نیوز اند ورلڈ ریپورت و بزرگ‌ترین انتشاراتی‌های معروف آمریکا نظیر رندوم هاوس، سایمون و شوستر و تایم بوکس نیز تحت تملک و اداره یهودیان قرار دارند.

هدف از بیان این مطالب، تأکید بر این است که «کلام و بیان» که در شکل‌دهی افکار و تعریف و مرزبندی گرایش‌ها بسیار مهم و تأثیرگذار است، به انحصار شرکت‌ها و افرادی یهودی در آمده است. شرکت‌هایی که دارای منافع و اهداف خاص خود و صاحب امکانات مالی، اداری، هنری و تکنولوژیک‌اند و از خلال این امکانات، توانسته‌اند بر افکار عمومی آمریکا، سیطره و استیلا بیابند. بدین‌گونه افکار عمومی آمریکا در خدمت قدرت مقتدر یهودیان قرار گرفته است، قدرت مقتدری که باعث شده افکار عمومی، مواضع خود را مثلاً در قبال مناقشه عربی-اسرائیلی و وجهه اسرائیل به‌عنوان حکومت دموکراتیک و وجهه یهودی به‌مثابه ستم‌دیده‌های عذاب‌کشیده و مدافع ارزش‌های آزادی و تسامح در رویارویی با عرب خواهان طرد اسرائیلی‌ها از سرزمین‌شان، از آن اخذ کنند.

این موضوع درباره رسانه‌های ارتباط جمعی الکترونیک یعنی شبکه‌های عظیم تلویزیونی نیز که تأثیر بیش‌تری بر افکار عمومی می‌گذارند، مصداق می‌یابد. پنج شبکه بزرگ تلویزیونی، بخش ۹۵ درصد از اخبار، تفسیر و تحلیل ارائه‌شده به جامعه آمریکایی را در انحصار خود دارند و همان‌گونه که می‌دانیم جامعه آمریکایی بخش اعظم معلومات، نظرات و آگاهی‌های خود را به‌طور تمام‌وقت از تلویزیون دریافت می‌کند.

این پنج شبکه بزرگ عبارتند از:

- ۱) شبکه CNN توسط «تد ترنر» راه‌اندازی شده که اخیراً در شرکت تأییم ادغام شده است و این شرکت را یک یهودی اداره می‌کند.
- ۲) شبکه ABC تحت تملک شرکت والت دیزنی، به ریاست یک یهودی.
- ۳) شبکه CBS با مالکیت شرکت وستینگ هاوس تحت ریاست یک یهودی.
- ۴) شبکه FOX که مردوخ، میلیاردر یهودی استرالیایی، مالک آن است. «روپرت مردوخ» مالکیت این شبکه را برعهده دارد.

سوی دیگر، نشان‌گر سیطره آنان بر تمامی اقشار جامعه آمریکایی است.

بنابراین، آن که معتقد است: «تأثیر نخست‌وزیر اسرائیل در اتخاذ سیاست خارجی آمریکا، بسی بیش‌تر از تأثیر وی در داخل اسرائیل است»، چندان به خطا ترفته است.

این سخن را بدین سبب تأیید می‌کنیم که به‌عینه شاهد این تأثیرگذاری هستیم: شهروند عادی آمریکایی، با دولت اسرائیل ابزار هم‌دردی و از آن حمایت می‌کند. در روز تعطیل «مقدس» (یوم‌الطه‌المقدس) در دفاع از اسرائیل تظاهرات می‌کنند. دولت آنان به‌طور مستمر و معمول، در شورای امنیت بر ضد هر گونه تصمیم محکوم‌کننده یا سرزنش‌کننده اسرائیل، «وتو» رای می‌گیرد، میلیاردها دلار کمک مالی در اختیار آن رژیم قرار می‌دهد و انبارهای تسلیحاتی خود را برای انتخاب هر گونه اسلحه مدرن و پیشرفته، به روی این رژیم باز می‌گذارد. تمامی این‌ها، جدای از حمایت بی‌دریغ از زرادخانه اتمی اسرائیل است که از امضای پروتکل «منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای» خودداری می‌ورزد.

اقدامات یادشده، همگی توان تأثیرگذاری لابی یهودی را بر تمامی رگه‌های جامعه آمریکایی نشان می‌دهد: از نوازنده موسیقی در ارکسترهای یهودی گرفته تا برجسته‌ترین نویسندگان، روزنامه‌نگاران و هنرپیشه‌های یهودی یا صهیونیست‌شده نظیر: فریدمن، سوایر، کروزمن، روزنتال، ساتلوف، داگلاس، کرتیس، اسپیلبرگ و تعداد بی‌شمار دیگری که همگی با ابزارها، توان و امکانات در دسترس خود توانسته‌اند بر آمریکاییان - از عادی‌ترین شهروند تا بالاترین مقام مسئول کاخ سفید - تأثیر فراوان بگذارند.

این موضوع طی تحولات متوالی، بسیار آشکار و سریع، نمود یافته است، چه در تحولات فلسطین، عراق و دیگر کشورهای عربی و چه در تحولات دیگر نقاط جهان از جمله ایالات متحده آمریکا که سال‌های اخیر را با نگرانی و هراس (تبلیغات‌گونه) از «هیولای تروریسم عربی و اسلامی» سپری کرده است، هیولایی که از نظر آنان، کمر همت به نابودی دردانه دیهیم تمدن «یهودی-مسیحی» صلح‌طلب، دموکرات و اهل تسامح، بسته است.

حقیقت این است که لابی صهیونیستی، از یک‌سو در ایجاد احساسات ترس و هراس آمریکاییان از مسأله «تروریسم اسلامی» - همان‌گونه که نام‌گذاری را ترویج دادند - موفق عمل کرده و از سوی دیگر، حوادث و اقدامات صورت‌گرفته علیه منافع ایالات متحده در کشورهای عربی و اسلامی را غنیمت شمرده است تا سندی برای اثبات ادعاهای خود داشته باشد، از گروگان‌گیری سال ۱۹۷۹ در سفارت آمریکا در تهران، به مدت ۴۴۴ روز گرفته تا حمله انتحاری و غافل‌گیرانه به دو برج سازمان تجارت جهانی در نیویورک و مقر پنتاگون در واشنگتن در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱.

بر همین بستر، طالبان و بن‌لادن به‌مثابه نماد اسلام معرفی شدند و مطابق با فیلم مستند «تروریست و ابرقدرت»، پخش شده توسط شبکه آمریکایی PBS، به تصویر کشیده شدند. فیلمی که به فیلمی قدیمی‌تر، یعنی «جهاد در آمریکا» بسیار شبیه است. هر دو این فیلم‌ها، وجهه عرب‌ها و اسلام را به‌شدت تخریب کردند و در این راه، از اقدامات سازمان‌های تندرو، تحت لوای شعارهای اسلامی، سوءاستفاده کردند.

تلاش‌های لابی صهیونیستی در تولید این‌گونه فیلم‌ها، این نتیجه

غریبان امروزه تلاش‌های بی‌وقفه خود را برای ابقای استیلای فرهنگی و اقتصادی خود بر جهان اسلام استمرار می‌بخشند، زیرا بر این امر واقفند که این استیلا و سیطره، اهداف ایدئولوژیک و سیاسی‌شان را محقق می‌سازد

را به بار آورد که سخنان بوش پسر، طی تبلیغات بین‌المللی‌اش برای مبارزه با تروریسم، به‌آسانی از سوی مردم آمریکا پذیرفته شد. در این تبلیغات، مبارزه با تروریسم را جنگ صلیبی جدید توصیف کرد و به تهدید مستقیم کشورهای عربی و اسلامی با عبارت: «یا ما، یا بر ضد ما» پرداخت.

بی‌هیچ تردیدی، شوکه‌شدن آمریکاییان از حمله انتحاری به نیویورک و واشنگتن در یازده سپتامبر و هولناکی و عمق تأثیرات مادی و روانی حاصل از آن، با سرعتی شگفت‌آور به صدیتی آشکار با چهره کلیشه‌ای عرب و مسلمان تروریست هیولوار کینه‌توز و دشمن با تمدن دموکراتیک و تسامحی عرب، بدل شد.

سابقه تصویر کلیشه‌ای و غیر واقعی از عرب و اسلام در اندیشه غرب، به شروع روابط اسلام و مسیحیت که طی قرون اولیه اسلامی آغاز شده و توسعه یافته بود، برمی‌گردد. در قرون هشتم تا دوازدهم میلادی نیز تصویری افسانه‌ای و مغشوش از عرب و اسلام شکل گرفت که هم‌چنان بر ذهن و اندیشه غرب مستولی است. بنابراین، تحلیل این رابطه جنبه‌ای مهم از جوانب پژوهش علمی درباره ماهیت تصویر متحجرانه و ساختگی از اسلام و عرب و چگونگی شکل‌گیری آن در اندیشه غربی، خصوصاً در سایه آثار جنگ‌های صلیبی و حتی قبل از آن و ریشه‌دار تر شدن دشمنی مسیحیت با اسلام و عرب، هم‌زمان با فتح بیزانس و اروپا طی قرون‌های هشتم و نهم توسط عرب‌های مسلمان و در زمان عبور سپاه اسلام از بیزانس و رسیدن به اسپانیا و جنوب ایتالیا را در برمی‌گیرد.

تأثیرات متقابل و تناقض‌های مختلف تمدنی و فرهنگی آن‌ها، بر تصویر کلیشه‌ای متبادل میان دو طرف - عرب از یک‌سو و غرب از سوی دیگر - تأثیر گذاشت. از این رو هر دو طرف نسبت به هم‌دیگر، میزان زیادی دشمنی و عدم درک متقابل و تنفر و انزجار را به خود راه دادند. این موضوع به‌خصوص در نتیجه سفسطه‌های دوطرفه شدت و حدت بیش‌تری یافت، اما سفسطه‌هایی با ادعاهای غربی در باب اسلام و عرب، اساساً بسیار بیش‌تر بود، از قبیل آن‌چه از بیزانس نقل و شایع می‌شد، مبنی بر این‌که مسلمانان خدایانی سنی‌گانه را پرستش می‌کنند - نویسندگان روایت‌کننده با توجه به ۹۹ اسم متبرک الهی نوشتند که مسلمانان خدایانی ۹۹گانه را می‌پرستند - و بدین‌سان، اسلام در رده ادیان توحیدی جای نمی‌گیرد و راهبان اسپانیایی نیز از قرن نهم میلادی تبلیغ کردند که پیامبر اکرم (ص) مسیح دجال است و پایه و اساس انتشار اسلام بر خشونت، تروریسم و تخریب بنا نهاده شده است و این دین، پیروان خود را به فسق، شهوت‌رانی و انحراف اخلاقی تحریک و ترغیب می‌کند. تمامی موارد یادشده، ادعاهایی بی‌پایه بودند که به‌سرعت از ذهن و اندیشه برخی از مذهب‌یون مسیحی به بسیاری از نوشته‌های شرق‌شناسان غربی سرایت یافت و تأثیرات اینان بر ترسیم تصویر متحجرانه از عرب به‌عنوان بشر و از اسلام به‌عنوان یک دین، هم‌چنان، موجود و حتی بیش از پیش است و از خلال رسانه‌های گروهی توان‌مند و تحت نفوذ مستقیم صهیونیست‌ها تکرار می‌شود.

از این رو، غریبان امروزه تلاش‌های بی‌وقفه خود را برای ابقای استیلای فرهنگی و اقتصادی خود بر جهان اسلام استمرار می‌بخشند، زیرا بر این امر واقفند که این استیلا و سیطره، اهداف ایدئولوژیک و سیاسی‌شان را محقق می‌سازد و به آنان برای در مرکز ثقل ماندن، یاری می‌رساند. بدین ترتیب، نیاز مراکز سیاسی

غرب به تخریب و مسخ چهره اسلام و عرب، کماکان وجود دارد و اطلاع‌رسانی صهیونیستی از این مسخ و تخریب، ماده خام فراوانی اخذ می‌کند.

رسانه‌های گروهی غرب در سایه پیشرفت تکنولوژیک و انتشار سریع آن در اقصی نقاط جهان پس از انقلاب اطلاعاتی و تکنولوژی ارتباطات، توانستند نتایج حاصل از این گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک و خصمانه غرب را گسترش و تعمیق بخشند و چهره متحجرانه و غیرحقیقی‌ای از عرب و مسلمان را در اذهان غربیان ترسیم کنند. آنان در این راه، با تمام توان و مهارت، نظریه‌های شرق‌شناسان قدیم و جدید - خاصه «برنارد لویس» مؤلف کتب متعدد معشوش‌کننده وجهه اسلام و اندیشه‌های سیاست‌مداران غربی را با هم مخلوط کردند و بدین‌گونه معجونی بی‌ارزش و بی‌محتوا حاصل کردند که پایه و مایه آن این شد که اسلام دینی غیردموکراتیک و ضد عقلانی و تهدیدی برای تمدن غربی یهودی- مسیحی است، همان‌گونه که «ساموئل هانتینگتون» در نظریه جدید خود درباره برخورد تمدن‌ها و ظهور تمدن اسلام به‌عنوان چالشی در برابر تمدن غرب، این مسائل را اشاعه داد.

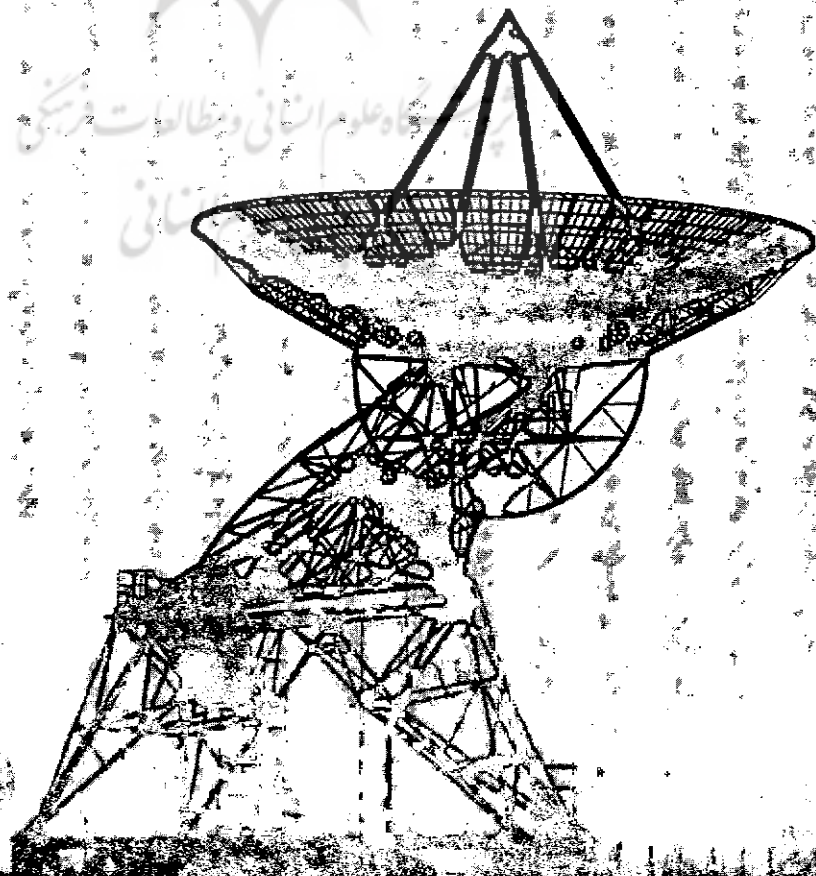
بدین نحو و به‌دنبال تأثیر رسانه‌های گروهی مدرن و تأثیرپذیری آن‌ها از نفوذ صهیونیسم، بی‌زاری و انزجار از عرب در روحیه آمریکایی‌ها جاگیر شد، به‌طوری که محکوم‌ساختن تمام جهان عرب به‌خاطر هر جنایتی، حتی جنایاتی ادعایی و منسوب به شمار اندکی از آنان، به آیین مرسوم و شیوه معهود بدل شد. به حدی که روزنامه‌نگاران آمریکایی به لطف تصویرهای متحجرانه تجسم‌یافته از عرب‌ها در کاریکاتورها، تلویزیون، سینما و مطالب نوشته‌شده در روزنامه‌ها، مجلات و کتاب‌ها، ترجیح می‌دهند به یک چشم به

همه آنان بنگرند و به‌سبب خطای عده اندکی، تمامی‌شان را، مورد سرزنش و انتقاد قرار دهند. (ذکر این نکته ضروری است که در یکی دو دهه اخیر عناصری به نام اسلام خود را به دامان سازمان‌های اطلاعاتی غرب انداخته و برای بدنام کردن اسلام از هیچ کوششی فروگذار نکرده‌اند) حتی برخی از اندیشمندان از «تمایل عربی» و یا غرائز بدوی قبیله از اسلام در بین عرب‌ها سخن می‌رانند تا چنین القا کنند که رفتار عرب، استحقاق و صلاحیت شهروندی و یک‌جانشینی یا توانایی داوری یا رفتار دموکراتیک را ندارد. از نگاه اینان! شیوه پوشش و غذاخوردن عرب، مضحک و حمل مستمر سلاح، تیان‌گر مهارت آنان در قتل و اقدامات خصمانه، تهاجم، غارت و انحرافات اخلاقی است. این تلقین‌ها به جزایید و تلویزیون و رادیو محدود نیست، بلکه به کتاب‌های درسی نیز سرایت یافته است تا چهره‌ای منفی، به‌ویژه از زنان مسلمان، ارائه دهند.

در کنار آثار منفی و زیان‌بار این تصویر متحجرانه که به صهیونیست‌ها به همراه آمریکاییان مجوز می‌دهد تا به خشونت‌شان شدت بخشند، جهان عرب و اسلام، از روی نادانی یا نادان‌نمایی یا از روی ناتوانی و کاهلی در مبارزه با این تصاویر کلیشه‌ای رواج‌یافته به‌وسیله بنگاه‌های تبلیغاتی صهیونیسم، بسیار کوتاهی کرد. کشورها و حکومت‌های عربی نیز تلاش شایان توجهی صورت ندادند و هیچ سازمان عربی یا اسلامی‌ای در آمریکا، ابتکار عمل حقیقی و کارا در این زمینه ارائه نداد؛ مگر با واکنش‌های دگیررس و گاه و بی‌گاه.

هنگامی که آثار معکوس و هراس‌ناک ناشی از حملات ۱۱ سپتامبر در درون جامعه آمریکا که خشم و انتقام‌خواهی تک‌تک آمریکایی‌ها را برانگیخت جهان عرب و اسلام را غافل‌گیر کرد، مسلمانان و

نیاز مراکز سیاسی غرب به تخریب و مسخ چهره اسلام و عرب، کماکان وجود دارد و اطلاع‌رسانی صهیونیستی از این مسخ و تخریب، ماده خام فراوانی اخذ می‌کند





سابقه تصویر کلیشه‌ای و غیر واقعی از عرب و اسلام در اندیشه غرب، به شروع روابط اسلام و مسیحیت که طی قرون اولیه اسلامی آغاز شده و توسعه یافته بود، برمی‌گردد

ابتکارات مثبت، حقیقت تمدن خود را هویدا سازیم و تیرگی‌های ذهنی و گمراه‌سازی‌های موجود در عقل و جان غربی‌ها را بزدااییم.

از بارزترین این ابتکارات، برگزاری و سازمان‌دهی گفت‌وگوهای مستمر دوجانبه است که در آن، اندیشه‌ها و افکار - چه افکار موافق و چه آرای مخالف - با هم مرتبط شوند و تلفیق یابند، البته نه با هدف توافق یا هم‌سازی کامل - زیرا این هدف دور از دسترس است - بلکه با هدف نزدیکی و تفاهم در حیطه‌های مشترک و عام‌المنفعه.

این حیطه‌ها عبارتند از:

۱) دیالوگ و گفت‌وگوی دینی: به‌ذلیل اهمیت دین در تمدن غربی - اسلامی و غربی یهودی-مسیحی، بر این اساس که دین، خمیرمایه اصلی هر دو تمدن بوده است، برخی روی کردها با میناهایی دینی، برخورد میان این دو تمدن را تحریک می‌کنند و برمی‌انگیزند، به‌ویژه آن‌که شاهد نفوذ لابی صهیونیستی در برخی از کلیساهای انجیلی پروتستانی در آمریکا هستیم، امری که به هم‌پیمانی مسیحی - پروتستانی - یهودی مشهور است و باعث تأثیرگذاری بر افکار عمومی و مراکز سیاست‌گذاری و شکل‌یافتن اندیشه‌ها و احساسات آمریکایی منجر شده و خود، مهم‌ترین تحریک‌کننده جهان عرب و مسلمانان است.

۲) دیالوگ و گفت‌وگوی فرهنگی: به‌نظر می‌رسد این موضوع یکی از مهم‌ترین عرصه‌ها برای تحقق و کسب نتایج مثبت است، البته نه فقط با اکتفا و عرضه و معرفی دستاوردهای کهن فرهنگی تمدن غربی و مشارکت تاریخی آن در شکل‌گیری و تکوین میراث فرهنگی غرب، بلکه با روی‌کرد و استقبال از فرهنگ‌های جدید غربی با تمامی دستاوردهای آن‌ها در پیشرفت علمی و تکنولوژیک و انباشتگی فرهنگی با تمام شعب و شاخه‌های آن که چهره بشری را دگرگون ساخته است.

۳) دیالوگ و گفت‌وگوی رسانه‌ای: رسانه‌های ارتباط جمعی جدید به‌دنبال انقلاب اطلاعاتی و اطلاع‌رسانی و تکنولوژی شگفت‌انگیز ارتباطات، یکی از مهم‌ترین نقش‌ها را در شکل‌دهی و جهت‌دهی به افکار عمومی، چه مثبت و چه منفی، ایفا می‌کنند. نمونه عینی آن را در جوامع غربی و آمریکایی در مقایسه با وضعیت اطلاع‌رسانی منزوی و منفرد، غربی محدود به خود متکی به دست کم ۸۰ درصد از منابع اطلاع‌رسانی و اطلاعاتی غرب در انتشار، پخش و نقل اخبار و مطالب خود شاهدیم.

به‌دنبال روی‌دادها و تحولات اخیر، دیدیم که به‌رغم اهمیت نقش تحریک سیاسی و دینی در آمریکا و اروپا بر ضد جهان عرب و

جهان عرب به پاسخ‌گویی نامسئولانه به این واکنش‌ها پرداختند که در حقیقت هیچ تأثیری بر تغییر تصویر کلیشه‌ای عرب که بی‌زاری از آن دوچندان شده بود، بر جا نگذاشت.

بی‌تردید، چهره جهان پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ متفاوت شد و مهم‌ترین نموده‌های این تفاوت، به‌ویژه در معادله‌ای دوطرفه، بروز یافت: طرف اول این معادله آن بود که نوع نگاه آمریکا به‌طور خاص و غرب به‌طور عام به اسلام و عرب و مسلمین، دگرگون شد. طرف دوم این معادله نیز آن بود که نگاه عرب و مسلمانان به آمریکا و غرب، بعد از همان حوادث و پس از حمله آمریکایی-انگلیسی به افغانستان و سپس عراق، تغییر یافت.

اکنون روابط پیچیده‌تر شده است و جهان عرب و اسلام، به‌نحوی از انحاء، دشمن جدید تمدن غرب تلقی می‌شوند، همان‌گونه که آمریکا و جهان غرب، در نزد بسیاری از مسلمانان و جهان عرب دشمن قدیم و جدید شمرده می‌شوند. در سایه دعوت‌های فراوان برای برخورد تمدن‌ها - اصطلاحی که هانتینگتون، اندیشمند آمریکایی دانشگاه هاروارد، طی دو دهه گذشته آن را غلیم کرد - انزجار، نفرت و تخریب دوطرفه افزایش یافت، هر چند که تلاش‌های غرب به دلایلی آشکار، بسیار بیش‌تر و خشونت‌آمیزتر بود.

نقش جهان عرب و اسلام در چنین شرایطی آن است که در کوتاه مدت به خنثی‌سازی تلاش‌های انجام‌شده برای انزجار و تحریک تحت‌عنوان برخورد تمدن‌ها، مبادرت ورزند و در بلندمدت، در سایه سرعت تلاش‌های علمی، تمدن غربی-اسلامی را با نقش مثبت آن در تلافی او نه برخورد با تمدن‌ها و ارتباط و مشارکت مشترک آن‌ها برای خیر و صلاح تمامی بشریت، عرضه کنند، یا به بیانی دقیق‌تر، مجدداً آن را عرضه کنند تا در نتیجه آن، تمدن غربی اروپایی-آمریکایی مسیحی، به نقش تمدن اصیل غربی-اسلامی و جایگاه آن در روند و حرکت بشری در گذشته، حال و آینده، اذعان و اعتراف کند تا این تصویر واقعی و اصیل از تمدن غربی-اسلامی، جانشین تصویر مخدوش و تحریف‌شده‌ای شود که اندیشه‌های غربیان را آلوده کرده، ذهنیت و احساسات آنان را نسبت به این تمدن شکل بخشیده و در نتیجه موجب خصومت یا انزجار از تمدن غربی-اسلامی و به حاشیه‌راندن آن شده است!

در چنین وضعیتی، تبری‌جستن از خطاها و اشتباهات خود و بستن‌کردن به سرزیش غرب به تنهایی به‌عنوان دشمن و منزجر از ما، برای ارضای کاهلی و بسستی سیاسی یا عقلی خود، و متهم‌ساختن تمامی رسانه‌ها به صهیونیستی‌بودن و جانب‌داری از اسرائیل، بدون ارائه جانشین برای آن‌ها، پذیرفتنی و کافی نیست. بلکه ما می‌باید به‌عنوان فرزندان تمدن غربی-اسلامی با ارائه

مسلمانان، نقش رسانه‌های گروهی بسیار اثربخش تر بوده و کارایی سریع‌تری داشته است. به‌محض صورت گرفتن حمله انتحاری به نیویورک و واشنگتن، نگاه‌های تبلیغاتی آمریکا و صهیونیسم با تمام توان و امکانات فنی، بشری، اطلاعاتی و تکنولوژیک خود، سعی کردند انگشت اتهام را به‌سوی جهان عرب و مسلمانان نشانه روند و تصویری پوشالی از عرب، به‌عنوان تروریست قاتل و منجر از تمدن غربی و چهره‌های ساختگی از اسلام به‌عنوان دین خشونت و تندرو و خون‌ریز، عرضه کنند. این گونه بود که به‌سزعت، حرکتی فراگیر در انتشار کتاب‌ها آغاز شد و استودیوهای سینمایی هالیوود به تکاپو افتادند. تکاپویی دوچندان برای احیای فیلم‌های قدیمی و تولید فیلم‌های جدید درباره تصاویر غیرواقعی و مسخ‌شده از اسلام و جهان عرب که اطلاع‌رسانی - خصوصاً شبکه‌های عظیم تلویزیونی - آن را ترسیم کرده بود. تصاویری که عرب و اسلام را بدون هیچ‌گونه تأمل و ژرف‌نگری و تفکری، به بربریت و خون‌ریزی متهم می‌ساخت.

در حالی که جهان عرب و مسلمان تا به امروز از ارائه و عرضه چهره و تصویری جایگزین، آن هم به‌خاطر ضعف فنی، مدیریتی، مالی و به‌دلیل ضعف اراده و ناتوانی سیاسی و سرعت در کنش و واکنش عاجز مانده‌اند، صهیونیسم با تمامی سازمان‌های فعال و متمدن خود از این فرصت فراهم‌شده بیش‌ترین استفاده را کرده، هیرم به آتش این تبلیغات زده و بدین ترتیب، جنگ رسانه‌ای و اطلاعاتی را بر ضد جهان عرب و مسلمانان - دست کم تاکنون بدون هیچ رقیبی - در دست گرفته است.

به‌رغم اهمیت دیالوگ و گفت‌وگو با غرب در عرصه‌های دینی، سیاسی و اقتصادی، به‌ویژه در جهت منافع دو طرف بر پایه‌های متوازن، برابر و مفید، ما معتقدیم که گفت‌وگوی فرهنگی و رسانه‌ای، به‌دلیل درهم‌تنیدگی و هم‌پوشانی در یک سامانه واحد که دربرگیرنده آموزش نیز هست، همان چیزی که است که باید بدان، خاصه در عصر جهانی شدن، برای بهره‌گیری از سازوکارهای آن و اتکای به اطلاعات و اطلاع‌رسانی و آزادی جریان اطلاعات از طریق وسایل ارتباطی و شبکه‌های اطلاعات نظیر اینترنت در تمامی نقاط جهان وقت و تلاش، سرمایه و نیروی انسانی اختصاص داد.

تنها زمانی گفت‌وگو برای فردگرایی غرب، به‌خصوص آمریکا، قانع‌کننده خواهد بود که آن را بر آرکانی جذاب نظیر حقیقت، اطلاعات، آزادی بحث و بررسی آن‌ها بنیان نهیم.

هم‌چنین می‌باید با شجاعت و جسارت، زبان گفتمان سیاسی، رسانه‌ای و فرهنگی خود را خطاب به غرب و در رویارویی با تبلیغات صهیونیستی دگرگونه سازیم، به‌طوری که اطلاع‌رسانی ما اساساً بر پایه صحت و شفافیت باشد، واقعیت موجود را حتی با همه جوانب منفی آن بازتاب دهد. به شرح، توجیه و پاسخ‌گویی به بدی با بدی نپردازد و به روان کردن سیل دشنام‌ها و ادعاهای غیرواقعی برای تخریب خود، بسنده و اکتفا نکند.

□□□

... ما باید اندیشه و عمل در عرصه‌هایی کارساز مانند موارد زیر را آغاز کنیم:

اول: آغاز گفت‌وگو میان جهان عرب و مسلمانان آمریکا. گروهی که شمار آنان به هفت میلیون نفر رسیده و از شش میلیون یهودی آمریکایی نیز بیش‌تر شده است. این موضوع، دین مسلمین را به دومین دین فراگیر بعد از پروتستان‌ها در ایالات متحده بدل کرده است.

از طریق این گروه می‌توان از حقیقت اوضاع و ماهیت نقشی که می‌توانند به انجام رسانند، آگاه شد و ابزارهای حمایتی مادی، معنوی و سیاسی آنان را شناخت تا از یک‌سو با لابی صهیونیستی رودررو شوند و از سوی دیگر، به حکم آمیختگی و ادغام آنان با جامعه آمریکایی، در ترمیم وجهه جهانی عرب و مسلمانان در ذهنیت آمریکاییان، مشارکت بکنند.

دوم: تشکیل مراکز فرهنگی رسانه‌ای دینی عربی و اسلامی در

غرب، به‌ویژه در آمریکا، با یاری شرکت‌های متخصص در روابط عمومی، برای عرضه چهره صحیح و واقعی از عرب و اسلام و شناساندن تروریسم واقعی و ترویج آن در نزد افکار عمومی... و این دقیقاً همان کاری است که آمریکا، به‌ویژه پس از آشکار شدن نتایج جنگ افغانستان و اشغال عراق و واکنش‌های خشونت‌آمیز و مخالفت‌های ناشی از این اقدامات، برای ترمیم چهره خود نزد جهان عرب و مسلمانان صورت می‌دهد.

سوم: چاره‌جویی برای جبران ضعف و کوتاهی رسانه‌های ارتباط جمعی عربی که در پایتخت‌های غربی منتشر یا به آن‌جا ارسال می‌شوند و برطرف کردن نقاط ضعفی که ناشی از ناتوانی در انجام وظایف به‌دلایل سیاسی، مدیریتی و تحریریه‌ای می‌شود. هم‌چنین تلاش برای نشر روزنامه‌های جدید و ایستگاه‌های تلویزیونی، به زبان‌های خارجی در پایتخت‌های غربی که باید با تفکر حرفه‌ای و مهارت‌های پیشرفته و کارآزموده اداره شوند، با هدف گفت‌وگو برای ارتباط با افکار عمومی به زبان آن‌ها و تأثیر بر ذهنیت این افکار عمومی با اطلاعات و حقایق محض و آزاد در یک چارچوب دموکراتیک و باز.

چهارم: سامان‌دهی او برگزاری برنامه‌های درازمدت برای گفت‌وگو و ایجاد همکاری و ارتباط پایدار میان سازمان‌های عربی جامعه مدنی و نظایر آن در غرب که متکی بر اتحادیه‌های حرفه‌ای و شغلی عربی و به‌ویژه برخوردار از پایگاه‌ها و ارتباطات رسانه‌ای باشند. اتحادیه‌هایی که قادر به ایفای نقشی اساسی و مؤثر در زمینه حاکم بر روابط بین‌المللی و نیز به‌طور مشخص، توانا در برگزاری همایش‌ها، کنفرانس‌ها و دیدارهایی میان دانشگاهیان، اطلاع‌رسانان، روشن‌فکران و سازندگان افکار و تصمیمات در هر دو جانب باشند.

پنجم: برنامه‌ریزی بلندمدت و آرام برای مشارکت سرمایه‌ها و مهارت‌های مختلف عربی در سهام نهادهای اطلاع‌رسانی و فرهنگی، به‌ویژه در شبکه‌های تلویزیونی و سینمای آمریکا که ۷۵٪ از تولیدات تصویری جهان را در اختیار دارند. تولیداتی از قبیل کارهای دراماتیک، هنری، سرگرمی و اطلاعاتی. البته صهیونیست‌ها در این راه از ما پیشی گرفته‌اند و تأثیرگذاری و جهت‌دهی آنان به حدی رسیده است که به‌عینه آن را شاهدیم و از تحریک‌های صورت‌گرفته از سوی آن‌ها بر ضد خود، ناخشنود و گله‌مندیم.

ششم: یکی از کارسازترین عرصه‌های مهم دیگر، انجام اصلاحات دموکراتیک و فراگیر در کشورهای خودی و به‌دست خود بدون حضور آمریکاییان به‌منظور بهبودبخشیدن به اوضاع استبدادزده و فاسد داخلی، از بین بردن فقر، عقب‌ماندگی، محدودسازی آزادی‌ها، نقض حقوق بشر و حذف محدودسازی مطبوعات و رسانه‌های گروهی گرفتار در قید و بندهای محکم بوروکراتیک که روح این حرفه، یعنی آزادی، را از آن سلب کرده است. آن‌که چیزی را دارا نیست، قدرت بخشش را هم دارا نیست. از این رو، رویارویی با تبلیغات صهیونیست‌ها و اطلاع‌رسانی آمریکایی، زمانی میسر خواهد بود که براساس اصول آزادی مطبوعات و استقلال و صحت و شفافیت پیام‌رسانی در داخل، قبل از خارج عمل کنیم و با مطبوعات و رسانه‌های گروهی خود به‌خوبی رفتار کنیم.

بالاخره این‌که: مایه بسیی تأسف است که این بحث را با یادآوری این نکته به انجام می‌رسانیم که کشورهای عربی در نشست خود در بیروت در ماه ژوئن ۲۰۰۱، برای رویارویی با تبلیغات خصمانه صهیونیست‌ها و غریبان، تصمیم گرفتند یک شبکه تلویزیونی جهانی به زبان عربی تأسیس کنند که مطابق با ذهن و زبان جهان عرب با آنان سخن گوید و با دروغ‌پردازی‌های تبلیغاتی و ادعا مقابله کند، اما در عالم واقع تاکنون چنین اتفاقی حاصل نشده است و هرگز نیز حاصل نمی‌شود و این تصمیم نیز به فراموش‌خانه پرونده‌های متراکم و تلنبار شده عربی فرستاده می‌شود و نشان‌گر سستی اراده و نادیده گرفتن مصالح است. ■

می‌باید با شجاعت و جسارت، زبان گفتمان سیاسی، رسانه‌ای و فرهنگی خود را خطاب به غرب و در رویارویی با تبلیغات صهیونیستی دگرگونه سازیم، به‌طوری که اطلاع‌رسانی ما اساساً بر پایه صحت و شفافیت باشد